



دین به رابطه شخص باشیء می پردازد/تفکیک قلمرو علم و دین

به عقیده حجت الاسلام خسروپناه، رئیس موسسه حکمت و فلسفه، دین به رابطه شخص باشیء می پردازد و از عالم طبیعت گزارش می دهد.

به عقیده حجت الاسلام خسروپناه، رئیس موسسه حکمت و فلسفه، دین به رابطه شخص باشیء می پردازد و از عالم طبیعت گزارش می دهد.

به گزارش خبرگزاری مهر، عبدالحسین خسروپناه، رئیس موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه چندی پیش در کانال شخصی خود در تلگرام بحثی راجعه به تعارض میان علم و دین مطرح کرده بود که مشروح آن در ادامه می آید؛

راه حل های تعارض علم و دین

متفکران غربی و اسلامی برای حل تعارض علم و دین، به راه حل هایی تمسک کرده اند. برخی به تفکیک زبانی علم و دین رو آوردند. تفکیک زبانی بدین معناست که زبان دین، ابزارانگار و زبان علم، واقع گرا یا اینکه زبان دین، واقع گرا و زبان علم، ابزارانگار است. تمایز زبانی علم و دین می تواند تعارض های گزاره ای را حل کند. تفکیک قلمرو علم و دین و انحصار هر یک از علم و دین به موضوع معین و دخالت نکردن در موضوع دیگری، می تواند تعارض علم و دین را حل کند. راه حل دیگر، تفسیر علمی آموزه های دینی است. اگر معنای ظاهری آیه یا روایتی با دستاورد علمی تعارض پیدا کرد؛ دست از معنای ظاهری برداشته و دیدگاه علمی را بر آن حمل کرده و تفسیر علمی از آیه یا روایت ارایه می کنیم. دسته ای نیز به بررسی یقین و ظن در معرفت دینی و معرفت علمی و با تقدم یقین بر ظن، به حل تعارض پرداختند. پس راه حل های تعارض علم و دین عبارتند از: تفکیک زبانی علم و دین، تفکیک قلمرو علم و دین، تفسیر علمی دین و بررسی یقین و ظن معرفتی است. برخی دیگر بر این باورند که اگر علوم تجربی، بر مبانی و جهان بینی الهی بدست آیند و علم دینی تولید گردد؛ تعارض علم و دین برچیده می شود. اینک به نمونه هایی از حل تعارض علم و دین که متفکران بیان کرده اند، اشاره می کنیم:

یکی از راه حل های تعارض علم و دین، تفکیک قلمرو علم و دین است. این تفکیک با رویکردهای مختلفی بیان شده است.

* رویکرد گالیله:

کوشش گالیله، به مدلی مکانیکی از جهان انجامید و با بهره گیری از فرضیه های ستاره شناسانی همچون: کپلر، کپرنیک و تیکو براهه، و با استفاده از ابزار ریاضی و ترکیب نظریه و آزمایش، به مسئله زمین گردشی و خورشید مرکزی، حکم راند. وی بر این باور بود که این نظریه قطعی با متون مقدس تعارضی ندارد؛ البته در صورتی که تفسیر صحیحی از آن عرضه گردد. گالیله، خداوند متعال را نگارنده کتاب تکوین طبیعت و فرستنده کتاب تدوین وحی دانست و نمی توان با وجود سرچشمه واحد دو معرفت، تعارض پدید آید. گالیله با دو روش به حل تعارض پرداخت: نخست، باید متشابهات کتاب مقدس با محکمت علم جدید، تفسیر گردد تا چالش میان علم و دین حل گردد. دوم، باید قلمرو دین از قلمرو علم تفکیک شود. کتاب مقدس، در بردارنده معارف معنوی- نه حقایق علمی- است و به کار رستگاری انسان بر می آید.

نگارنده بر هر دو راه حل گالیله ملاحظه دارد؛ ملاحظه نخست این است که منشأ راه حل های گالیله، تعارض های علم مدرن و دین مسیحیت است و نمی توانند بر ادیان دیگر جاری و ساری باشند. دومین ملاحظه این است که چرا و به چه دلیل کتاب مقدس، متشابه و علم جدید، محکم تلقی شده است؟ به ویژه اینکه نظریه های علمی، توان ارایه نتیجه قطعی و یقینی را ندارند. ملاحظه سوم این است که دین و وحی الهی، توسط حق تعالی نازل گردیده و انحصار آن به معارف معنوی توسط بشریت، دخالت بی دلیل در فعل و وحی الهی است.

* رویکرد کانت:

امانوئل کانت، فیلسوف آلمانی قرن هیجدهم، با توجه به تعارض های علم مدرن و دین مسیحیت و نقد عقل نظری و تبیین ضرورت نظام اخلاقی و کارکرد عقل عملی به تفکیک قلمرو علم و دین پرداخت. وی، وظیفه علم را کشف عالم طبیعت و وظیفه دین را راهنمایی و روشن گری، ایثار اخلاقی و آرامش بیش تر و جامع تر و ضمانت اجرایی وجدانیات اخلاقی معرفی کرد و دین را در اعتقاد به خدا و اختیار و وجود نفس انسان منحصر ساخت. مهمترین نقد بر راه حل کانت، انحصار بی دلیل قلمرو حداقلی دین الهی است.

* رویکرد فیلسوفان اگزیستانسیالیست:

اگزیستانسیالیسم، یکی دیگر از مکاتب فلسفی معاصر است که به دو نحله الهی و الحادی منشعب می‌گردد. کارل بارت، متفکر سوئیسی، قلمرو دین را در درمان دردهای مشخصی منحصر می‌نماید و مسائل و مباحث علمی را از عرصه دین دور می‌سازد. همچنین رودولف بولتمان، ایمان به گزاره‌های دینی و مذهبی را برای مرتفع ساختن دلهره‌های انسانی و تشویش‌های روحی ضروری می‌داند؛ یاسپرس، اندیشه خدا را برای جامعه و برقراری نظم و هماهنگی لازم می‌شمارد. مارتین بوبر، به تفکیک رابطه شخص با شخص و رابطه شخص با شیء و انحصار علم به رابطه دوم و دین به رابطه اول اقدام می‌کند و خلاصه اینکه با جداانگاری گستره شریعت از گستره علم، به تعارض علم و دین پاسخ می‌دهد.

به نظر نگارنده، تلقی اگزیستانسیالیست‌ها از دین و دین‌حداقلی، حتی در دین مسیحیت هم ناتمام است؛ گرچه کارکردهای دین از دیدگاه آنها صحیح است. متون دینی، نقش مؤثری در تبیین دین‌شناسی و گستره آن دارند؛ در ضمن، دین به رابطه شخص باشیء نیز می‌پردازد و از عالم طبیعت نیز گزارش می‌دهد.

در ادامه به دیدگاه افراد مختلف درباره رویکرد تفکیک زبانی اشاره می‌شود؛

*دیدگاه گالیله:

گالیله، علاوه بر رویکرد تفکیک قلمرو علم و دین، به رویکرد زبانی هم رو آورد. وی برای نجات از محاکمه، زبان علم را ابزارانگار و زبان دین را واقع‌گرا دانست تا مشکل تعارض زمین‌گردشی علم با زمین مرکزی دین را حل کند. این رویکرد را گالیله قبول نداشت و زبان علم را واقع‌گرا و زبان دین را ابزارانگار شمرد تا به زعم خود، با محکومات علم به تفسیر جدید متشابهات دین بپردازد و مشکل تعارض را حل کند.

*دیدگاه اوسیاندر:

اندریاس اوسیاندر (۱۵۵۲ - ۱۴۹۸ م) مقدمه‌ای بر کتاب دگرگونی‌های گیرنیک نوشت و در آن کوشید تا این کتاب را برای جامعه علمی و متألهان کلیسا خوشایند سازد. او معتقد بود که فرضیه خورشید مرکزی صرفاً ابزاری مناسب برای پیش بینی حرکات اجرام سماوی است و تفسیری منطبق بر واقع از علل حرکات اجرام سماوی نیست. علم، مصنوعات ریاضی را صورت‌بندی می‌کند؛ اما الهیات واقعیت را توصیف می‌نماید.

*دیدگاه دوهم:

برخی از فیزیک‌دانان و ریاضی‌دانان اواخر قرن نوزدهم، مانند پی‌یر دوهم، نیز به ابزارانگاری زبان علم رو آوردند. دوهم، در کتاب «ساختمان و هدف تئوری‌های فیزیکی»، گزارش می‌دهد که فیزیک سماوی از قدیم، ابزارانگار و فیزیک زمین، واقع‌گرا بوده و در نزاع گالیله و کلیسا باید به کلیسا می‌آموختند که فیزیک سماوی و ارضی، ابزارانگار است؛ یعنی قواعد فیزیکی از واقعیت خارجی گزارش نمی‌دهند و تنها ابزاری برای زندگی بهترند. وجود تئوری‌های کارساز در عالم نادیده‌ها و ترم‌های تئوریک در تئوری‌های علمی و ریاضی بودن آرای علمی، مؤید این دیدگاه است. مفاهیمی، مانند اتم، انرژی، انتروپیو... جملگی ترم‌های تئوریک‌اند که از استقرار مبتنی بر حس به دست نیامده‌اند؛ بنابراین، یکی از ادله ابزارانگاری علم این است که نظریات علمی، متضمن ترم‌های تئوریک است که واقعاً تصویر عالم خارج نیستند؛ بنابراین، انرژی و... ترم‌هایی هستند که ما ساخته‌ایم، نه اینکه بر مسمای واقعی و خارجی دلالتی داشته باشند؛ بدین ترتیب، تئوری‌های علمی، افسانه‌های مفیدند و هیچگاه با آموزه‌های دینی که حکایت از واقع دارند، به چالش بر نمی‌خیزند. شایان ذکر است که راه‌حل دوهم، در تعارض علم و دین، تنها در گستره تئوری‌های کار آمد است و همه نمونه‌های تعارض میان قوانین علمی و آموزه‌های دینی را شامل نمی‌شود؛ پس باید نسبت به تعارض ظاهری گزاره‌های علمی- تجربی واقع نما با گزاره‌های دین، چاره دیگری اندیشید.

*فلسفه پوزیتیویسم و تحلیل زبانی:

برخی از فلسفه‌های معاصر غرب برای حل تعارض، به زبان دین و زبان علم رو آورده و از این طریق، گزاره‌های علمی و دین‌متعارض را تفکیک کردند. پوزیتیویست‌ها، زبان دین و گزاره‌های دینی را فاقد معنا و تنها گزاره‌های تجربه‌پذیر را معنادار دانستند. فلسفه تحلیل زبانی و افرادی مانند: بریت ویت، زبان دین را نمادین و سمبلیک و غیرشناختاری خواندند. گرچه غیرشناختاری خواندن زبان دین و شناختاری دانستن زبان علم یا بی‌معنا دانستن زبان دین و معنادار خواندن زبان علم، تعارض را حل می‌کند؛ ولی اینگونه حل کردن به معنای پاک کردن صورت مسأله و حاشیه راندن دین است. اگر دین الهی از سوی خدای سبحان، برای هدایت بشر نازل شده باشد؛ بشر چه حقی دارد در دین الهی تصرف کند و گزاره‌های دینی را غیر واقعی بداند.

*دیدگاه استیس:

والتر استیس، فیلسوف تحلیلی انگلیسی در حل تعارض علم و دین، به رویکرد جداانگارانه رو آورد. وی، آموزه‌های دینی را

اسطوره و صورت‌های خیالی معرفی کرد؛ صورت‌هایی که به معانی حقیقی‌شان دلالت ندارند؛ بلکه به طریقه‌ای از زندگی و حقیقتی ژرف‌تر اشاره می‌کنند. وی، گوهر دین را عرفان دانسته و در بیان ویژگی‌های احساس و حالت دینی می‌نویسد: «منطقی است که بگوییم وقتی انسان‌های معمولی، به تعبیر خودشان نوعی احساسات دینی دارند، چه همراه با تصور آگاهانه‌ای از خدا در اذهانشان باشد، چه بدون آن، چه در نماز و نیایش در کلیسا، چه در میان صحنه‌های طبیعت، شکوه و هیبت و برافراستگی کوه‌ها، غروب‌های آفتاب یا دریاها، چنین احساسات دینی مبهم، بی‌صورت، نامعلوم، تقریباً بیان ناشدنی، ضعیف، تیره و خموش، انگیزتگی اعماق بینش عرفانی‌اند.» دین‌شناسی استیسی نیز با ادیان آسمانی به ویژه اسلام سازگاری ندارد؛ علاوه بر این که تبیین وی از عرفان نیز با مشارب مختلف عرفانی ناسازگار است و در ضمن دین باید برای بیان طریقه زندگی از واقعیت و جهان هستی گزارش دهد.